

# چگونه می توان از وقوع جنگ هسته‌ای پیشگیری کرد؟

ناصر ایرانی

تلفن سرخ را، که خود نوعی نظام مهار بحران است، دو دولت آمریکا و شوروی به کار انداختند ولی اندیشه ایجاد آن ابتدا در ذهن دو انسان عادی شکل گرفت.

اثر آن بمرد. قلمرو سلطنتش، کملوت (Kamelot)، نیز از آن پس از صفحه روزگار محو شد.

نسل بشر اینک در وضعی به سر می برد نظیر وضع بحرانی آن ساعتهایی که دو نیروی متخاصم به سرکردگی آرتور شاه و موردرد در ساحل رودخانه کامل رویاروی هم صف کشیده بودند و نمایندگانشان در جستجوی راهی برای دستیابی به صلح بودند. روزگار ما روزگاری است سخت بحرانی. کمتر روزی است که خبری از پا گرفتن بحران جدیدی در میان نباشد. يك روز در امریکای لاتین، روز دیگر در خاورمیانه یا در افریقا یا در اروپا. علت بحران نیز يك روز برخورد نظامی است، روز دیگر کودتا یا ضدکودتا یا مبارزه چریکی یا حمله تروریستی. غالباً نیروهای نظامی آمریکا و شوروی نیز در نزدیکی مرکز بحران حضور دارند و پنهان یا آشکار آتش بیار معرکه‌اند.

خود این بحرانهای محلی و منطقه‌ای البته نگران کننده‌اند و موجب هلاک و رنج مردم بیگناه، ولی خطر بالقوه هر يك از این جرقه‌های بحرانی این است که آتشی بیفزوند مهارناپذیر که دامن امریکا و شوروی را نیز بگیرد و دست آخر جهنمی ایجاد کند که نسل بشر را به کل بسوزاند.

توجه داشته باشید که هم اکنون پنجاه هزار سلاح هسته‌ای در زرادخانه‌های جهان موجود است در حالی که فقط چند صد سلاح هسته‌ای کافی است که جامعه امریکا را نابود کند و چند هزارتای آن تمدن انسانی را.

این چشم انداز به قدری وحشتناک است که عقل می گوید نظام رهبری دو ابرقدرت ابتدا جرئت نخواهد کرد که سلاح هسته‌ای را در جنگی تمام عیار به کار گیرد و حریف را و خود را و بقیه نسل بشر را یکجا نابود کند. این چشم انداز خود در واقع نوعی موازنه

فراتر از تلفن سرخ\* را ویلیام یوری نوشته است که مدیر طرح مذاکرات هسته‌ای در مدرسه حقوق دانشگاه هاروارد و معاون طرح پیشگیری از جنگ هسته‌ای در مدرسه جان کندی همین دانشگاه است. او را یکی از معروفترین صاحب نظران بین المللی در زمینه مسائل مربوط به خلع سلاح و میانجیگری به شمار آورده‌اند.

ویلیام یوری کتاب فراتر از تلفن سرخ را با نقل داستان ذیل آغاز می کند: در آخرین روزهای سلطنت آرتور شاه (King Arthur)، فرمانروای افسانه‌ای انگلیس و امیر شوالیه‌های میزگرد، فرزندش، یا به قولی برادرزاده‌اش، موردرد (Mordred) بر او شورید و سپاهی گرد آورد تا پدر را از تخت سلطنت به زیر کشد. سپاهیان آرتور شاه و موردرد در ساحل رودخانه کامل (Kamel) رویاروی هم صف کشیدند و آماده نبرد شدند ولی پدر و پسر در آخرین لحظه تصمیم گرفتند که بکوشند اختلافات خود را از طریق مذاکره حل کنند. هر يك از طرفین حکمی انتخاب کرد و به محل مذاکره گسیل داشت. در این حال، دو لشکر متخاصم که بیم آن داشتند نکند حریف در اندیشه دست یازیدن به حيله‌ای باشد گوش به زنگ و آماده به جنگ منتظر بودند ببینند حاصل مذاکره چه خواهد شد.

مذاکره دو حکم به خیر و خوشی پیش می رفت تا اینکه ناگهان ماری از سوراخی بیرون خزید و یکی از شوالیه‌ها را گزید. شوالیه فریاد بر آورد و شمشیر از نیام بیرون کشید تا مار را بکشد. ولی سپاهیان متخاصم، بی خبر از مار و مارگزیدگی، تالو تیغ شمشیر را نشانه آغاز نبرد پنداشتند و به سوی هم یورش بردند. تا پایان روز، از صدهزار جنگجوی حاضر در صحنه بیش از دو مرد زنده نماند. آرتور شاه فرزندش را کشت و خود نیز زخمی مهلك برداشت و بر

ساخته بود. بیم آن داشت که روسیه در اندیشه تجاوز به خاک او باشد. ویلهلم دوم، قیصر آلمان، ضمن اولتیماتومی از روسیه خواست که از بسیج نیروهایش در مرزهای آلمان خودداری کند و چون پاسخی دریافت نکرد دستور بسیج نیروهایش را صادر نمود و به روسیه اعلان جنگ داد.

نکته جالب توجه اینکه ویلهلم دوم نیز طالب جنگ نبود، به ویژه بدین لحاظ که می دانست پای بریتانیای کبیر به میان کشیده خواهد شد. او اصولاً معتقد بود که اختلافات اطریش - مجارستان و صربستان را می توان از طریق میانجیگری رفع کرد و در این جهت نیز گامهایی برداشت ولی پیشنهاد صلحی را که چند روز پیشتر از طرف روسیه ارائه شده بود ریاکاری به حساب آورد. روز ۳۰ ژوئیه در حاشیه پیام تزار نوشت: «من نمی توانم با میانجیگری موافقت کنم، زیرا تزار که خواستار آن است مخفیانه به بسیج نیروهایش پرداخته است. منظور او این است که ما را غافل نگهدارد و آمادگی نیروهای خود را افزایش دهد. کار [میانجیگری] من تمام است.»

به هر حال کار بدانجا کشید که آلمان بسیج نیروهایش را تکمیل کرد و روز سوم اوت به فرانسه اعلان جنگ داد. روز بعد نیز بریتانیای کبیر بر ضد آلمان وارد جنگ شد. در ظرف چند هفته، بحران محلی کم اهمیتی که از يك سوء قصد ناشی شده بود آتشی به پا کرد که ابتدا اروپا و سپس بخش اعظمی از جهان را به کام خود کشید. وقتی جنگ به پایان رسید امپراطوری اطریش - مجارستان تجزیه شده بود، تزار مرده بود، قیصر تاج و تختش را از دست داده بود، فرانسه که میدان اصلی جنگ بود ویران شده بود،

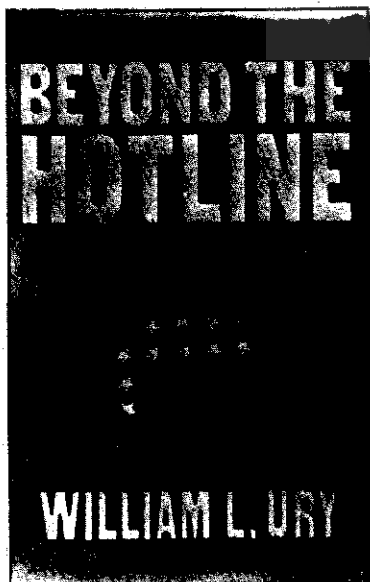
وحشت ایجاد کرده است که در چند دهه اخیر مانع از درگیری نظامی دو ابرقدرت شده است. حتی هر دو طرف را در جهت پیشگیری از جنگ هسته ای به فکر و عمل واداشته است. ولی این فکر و عمل بیشتر محدود بوده است به پیشگیری از جنگ هسته ای عمدی، و حال آنکه خطر عمده از جای دیگری آب می خورد: بسیار محتمل است که یکی از همین بحرانهایی که جهان ما هر روزه با آن دست به گریبان است در نتیجه حسابهای غلط و بدفهمیهای تصمیم گیرندگان و نقص ارتباطات چنان وخامتی پیدا کند که مهار آن غیر ممکن گردد به طوری که پای دوا بر قدرت را به میان کشد و آتش جنگ هسته ای ناخواسته ای را شعله ور سازد. درست مثل مارگزیدگی ساده ای که جنگ و نابودی آن پدر و پسر افسانه ای را موجب شد.

در تاریخ معاصر نیز جنگ ناخواسته بی سابقه نبوده است. جنگ جهانی اول یکی از همین جنگهای ناخواسته بوده است. حادثه نه چندان مهمی در شهر دور افتاده کوچکی از اروپا علی رغم تمایل رهبران و مردم تقریباً تمام کشورهای درگیر، آتش جنگی جهانی را برافروخت که چهار سال به طول انجامید و میلیونها کشته و مجروح به جا گذاشت.

### جنگ جهانی اول چگونه آغاز شد؟

روز ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ یکی از جوانان ملی گرای صربستان شاهزاده فرانتس فردیناند، ولیعهد اطریش - مجارستان، را در شهر سارایوو (Sarajevo) به قتل رساند. امپراطور فرانتس جوزف، پادشاه اطریش - مجارستان، به بهانه این عمل تروریستی به کشور کوچک صربستان اعلان جنگ داد. روسیه، که متحد و حامی صربستان بود، در برابر دو راه قرار گرفت: یا نیروهای نظامی را علیه اطریش - مجارستان بسیج کند تا آن کشور را از حمله به صربستان باز دارد، یا هیچ کاری نکند. اگر نیروهای نظامی را بسیج می کرد احتمالاً مجبور می شد با اطریش - مجارستان و حتی آلمان، متحد نیرومند آن کشور، وارد جنگ شود و اگر هیچ کاری نمی کرد اعتبار جهانی او خدشه دار می شد و دیگر هیچ کشوری او را قدرت بزرگ به حساب نمی آورد و دوستی و حمایتش را به پیشیزی نمی خرید. ناگفته نماند که روسیه طالب جنگ نبود چون نیروهای نظامی آمادگی لازم را نداشتند. از سوی دیگر، اگر او بی درنگ نمی جنبید اطریش - مجارستان به صربستان حمله می کرد و آن کشور را ضمیمه خاک خود می ساخت.

نیکلای دوم، تزار روسیه، بناچار و با اکراه فرمان بسیج نیروهایش را صادر کرد. حالا اعتبار ابرقدرتی آلمان به خطر افتاد. امنیتش نیز، بسیج نیروهای نظامی روسیه به شدت نگرانش



ژوئن ۱۹۴۸. اتحاد شوروی کلیه راههای زمینی برلین غربی را بست به این امید که سر بازان امریکایی و انگلیسی و فرانسوی را وادار سازد که آن شهر را تخلیه کنند. وزیر امور خارجه انگلیس اعلام کرد: «توگ برلین همان و از دست رفتن اروپای غربی همان.» پرزیدنت هری ترومن گفت: «ما مصممیم که [در برلین غربی] باقی بمانیم، تمام.»

دولتهای غربی تصمیم گرفتند که با نیروی نظامی راه برلین را بگشایند ولی موقتاً یک پل هوایی ایجاد کردند و از این طریق غذا و زغال سنگ به ساکنان برلین غربی رساندند. در تمام روز و شب هواپیما پشت هواپیما به سوی برلین به پرواز درآمد. شورویها کوشیدند در پرواز هواپیماها اختلال ایجاد کنند. از جمله، شبها نورافکن های قوی به چشم خلبانان می انداختند تا مانع دید آنان شوند.

روز ۲۱ ژوئیه، ژنرال کلی (General Clay) فرمانده نیروهای امریکایی به وزیر دفاع امریکا گفت: «احتمال وقوع جنگ یک به چهار است.» حتی شورویها نیز که مایل بودند احتمال وقوع جنگ را کمتر از آنکه بود جلوه دهند بعدها نوشتند که در ۱۹۴۸ جهان «در آستانه جنگ» قرار گرفته بود. پرزیدنت ترومن در اواسط سپتامبر تصمیم گرفت که «اگر لازم افتد» از سلاح هسته‌ای استفاده کند.

بالاخره، شورویها وقتی خود را با عزم جزم غرب روبه‌رو یافتند دست از راهبندان برلین برداشتند.

ژوئن ۱۹۶۱. نیکیتا خروشچف، نخست‌وزیر شوروی، اعلام کرد که اتحاد شوروی تا پایان سال با آلمان شرقی پیمان صلح امضاء خواهد نمود و از دولتهای غربی خواست که نیروهای خود را از برلین بیرون ببرند. بسیاری از اهالی آلمان شرقی به برلین غربی گریختند. تنش بالا گرفت. آلمان شرقی در ماه اوت راه دو منطقه شرقی و غربی را بست و ساختمان دیوار برلین را آغاز کرد. به پناهندگان فراری تیراندازی شد، در پرواز هواپیماهای امریکایی اختلالهایی صورت گرفت، و سر بازان طرفین به سوی مرزها حرکت کردند.

در اواخر اکتبر بحران به اوج رسید: پلیس آلمان شرقی به آلن لاینتر (Alan Lightner)، قائم‌مقام رئیس هیئت امریکا در برلین، به این بهانه که او لباس نظامی نهوشیده است اجازه ورود به برلین شرقی را نداد. امریکاییان به زور تانک و سرباز مسلح که به خط حایل، به پاسگاه چارلی، فرستادند او را وارد برلین شرقی کردند، و چند روز بعد دوباره این کار را تکرار نمودند. شورویها

و امپراطوری انگلیس چنان ضربه‌ای خورده بود که هرگز قادر به جبران آن نشد.

آیا در روزگار بحران زده ما ممکن نیست یکی از این بحرانهای هر روزه و به ظاهر کم اهمیت ناگهان دامنه و شدت مهار ناپذیری پیدا کند و ابر قدرتها و متحدان آنها را به جنگی تمام عیار بکشاند؟ تجربه نشان داده است که پاسخ این پرسش مثبت است. از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون جهان ما پنج بار در آستانه جنگ دو ابر قدرت قرار گرفته است که البته، خوشبختانه، در آن پنج بار هر دو طرف از خود خرد و تدبیر و خویشتنداری نشان داده‌اند و از در غلطیدن به ورطه جنگ احتراز کرده‌اند. ولی چه تضمینی وجود دارد که خرد و تدبیر و خویشتنداری همواره کار ساز باشد و یک بار دیگر جهان مقهور حسابهای غلط و بدفهمیها و کوه‌اندیشیها و نقص ارتباطات نشود؟

ویلیام یوری می‌گوید اگر آرتور شاه و موردرد شیپوری نقره‌ای در اختیار می‌داشتند می‌توانستند به محض اطلاع از وقوع درگیری بین نیروهایشان در شیپور نقرای بدمند و بدین وسیله به شوالیه‌های خود بگویند که فوراً دست از خون و خونریزی بردارید زیرا فریادی که شنیدید و برق شمشیری که دیدید حادثه کوچکی بود که هر چه بود نشانه شروع جنگ نبود. هدف ویلیام یوری از تحریر کتاب فراتر از تلفن سرخ توضیح ساده و همه فهم پیشنهادی است که خود او آن را نوعی شیپور نقره‌ای مدرن می‌داند.

پنج باری که جهان در آستانه جنگ هسته‌ای قرار گرفت پیش از تشریح این شیپور نقره‌ای مدرن، بی‌فایده نیست به اختصار بگویم که کدام بحرانهای محلی یا منطقه‌ای جهان ما را پنج بار در آستانه جنگ هسته‌ای قرار داد. با مطالعه این بحرانها و خطرهای می‌توان هم منابع بحران‌ها را بهتر شناخت و هم عواملی را که سبب می‌شود هر بحران در ابتدا کم‌اهمیتی ناگهان جنبه بین‌المللی پیدا کند و ابر قدرتهای تاندان مسلح به سلاح هسته‌ای را به آستانه جنگی ناخواسته بکشاند.

این روز کشتیهای حامل موشک شوروی به قرنطینه‌ای که نیروی دریایی امریکا در سواحل کوبا ایجاد کرده بود نزدیک می‌شدند. امریکا اعلام کرده بود که به آن کشتیها اجازه نخواهد داد به این قرنطینه وارد شوند. ضمناً تهدید کرده بود که اگر یکی از هواپیماهای یو-۲ (U-2) امریکایی بر فراز خاک کوبا سرنگون گردد یکی از پایگاههای موشکی ضد هوایی را ویران خواهد کرد. یکی از هواپیماهای یو-۲ سرنگون شد. و اینک نوبت امریکا بود که تهدید خود را عملی کند. که در این صورت، لابد، نوبت به اتحاد شوروی می‌رسد که به تلافی برخیزد و قدم بعدی را به سوی جنگی جهانسوز بردارد. ولی پرزیدنت کندی تصمیم گرفت که خویشتنداری نشان دهد و به جای اقدام نظامی به فعالیت دیپلماتیک متوسل شود. شوروی نیز به نوبه خود خویشتنداری نشان داد و کشتیهای حامل موشک را وارد قرنطینه دریایی نکرد. روز بعد نیز اعلام نمود که از ایجاد پایگاه موشکی در کوبا منصرف شده است.



پاسگاه چارلی، برلین. در اکتبر ۱۹۶۱ تانکهای امریکایی و شوروی بیش از ۱۶ ساعت رود روی یکدیگر موضع گرفتند.

ژوئن ۱۹۶۷. در خاورمیانه جنگ دیگری درمی‌گیرد. اسرائیل به پیروزی برق‌آسایی دست می‌یابد. روز دهم ژوئن آلکسی کاسیگین، نخست وزیر شوروی، از طریق تلفن سرخ به پرزیدنت جانسون اطلاع می‌دهد که اسرائیل در صدد حمله به دمشق است و تهدید می‌کند که اگر اسرائیل در ظرف چند ساعت آینده عملیات نظامی خود را کاملاً متوقف نکند، اتحاد شوروی به «اقدامات لازم، و از جمله نظامی» دست خواهد زد.

جانسون دستور می‌دهد که ناوگان ششم امریکا به سواحل سوریه نزدیک شود تا نشان دهد که در صورت دخالت شوروی در جنگ امریکا نیز همین کار را خواهد کرد. ضمناً به کاسیگین اطلاع می‌دهد که اسرائیل و سوریه در شرف اعلان آتش‌بس اند و امریکا به اسرائیل فشار وارد آورده است که مقررات آتش‌بس را دقیقاً رعایت کند. در همان روز اسرائیل و سوریه آتش‌بس اعلان می‌کنند و خیال حامیان خود را آسوده می‌سازند.

نیز هفت تانک تی ۵۴ به خط حایل فرستادند و لوله توپ آنها را به سوی تانکهای امریکایی نشانه گرفتند. تانکهای امریکایی جلوتر آمدند. تانکهای بیشتری از هر دو طرف وارد صحنه شدند. حالا، برای نخستین بار در طول جنگ سرد، نیروهای امریکا و شوروی رود روی هم موضع گرفته بودند و توپهایشان را نیز آماده شلیک کرده بودند. ولی، وقتی بحران به نقطه انفجار آمیز رسید، امریکاییان تصمیم گرفتند از ورود قهرآمیز کارکنان غربی به برلین شرقی دست بردارند. روز بعد شورویها تانکهای خود را عقب کشیدند و امریکاییان نیز چنین کردند. فردای آن روز مقامات آلمان شرقی تصمیم گرفتند از بازرسی دیپلماتهای امریکایی به هنگام ورود به برلین شرقی خودداری ورزند.

اکتبر ۱۹۶۲. به پایان جنگ بزرگ دیگری در خاورمیانه نزدیک شده‌ایم. اسرائیل ارتش سوم مصر را محاصره کرده است و تهدید نموده است که آن را نابود خواهد کرد. این کار مصر را سرافکننده

اکتبر ۱۹۶۲. روز ۲۷ اکتبر، بحران موشکی کوبا که از تصمیم اتحاد شوروی به ایجاد یک پایگاه موشکی در خاک کوبا ناشی شده بود یک بار دیگر دو ابرقدرت را به آستانه جنگ کشاند. در

خواهد کرد و به حیثیت اتحاد شوروی که متحد و حامی مصر است لطمه خواهد زد.

لئونید برژنف، رهبر شوروی، به پرزیدنت ریچارد نیکسون پیام می‌دهد: «به صراحت می‌گویم که اگر شما در این مورد با ما همکاری نکنید، ما ناچار خواهیم شد که به طور یکجانبه به اقدامات مناسب دست یازیم.»

شوروی آماده ورود به جنگ می‌شود. رهبران آمریکا جلسه تشکیل می‌دهند و به مشورت می‌پردازند. ساعتی بعد به کلیه نیروهای نظامی آمریکا، اعم از عادی و هسته‌ای، در سرتاسر جهان دستور آماده‌باش داده می‌شود. نیکسون به برژنف پاسخ می‌دهد که دخالت شوروی «نتایج احتساب‌ناپذیری» به دنبال خواهد داشت.

بالاخره فشار شدید آمریکا اسرائیل را وادار می‌سازد که از نابودی یا اسارت ارتش سوم مصر خودداری ورزد و بدین ترتیب بحران فروکش می‌کند.

در کلیه این پنج بار گرچه آمریکا و شوروی به آستانه جنگ کشانده شدند ولی هیچ کدام مایل به جنگ نبودند و همه تلاش خود را به کار بردند تا از آن احتراز کنند. هر دو طرف ضمن پیگیری اهداف خود و دامن زدن به بحران، خویشتنداری بسیاری نیز ابراز داشتند. ولی در تمام این پنج بار عواملی از قبیل حسابهای غلط، بدفهمیها، نقص ارتباطات، و رویدادهای نامنتظر می‌توانست بحران را مهارناپذیر سازد و آتش جنگ ناخواسته‌ای را بیفزود.

## منابع بحران‌زا و عوامل تشدید کننده

اما چون هیچ تضمینی وجود ندارد که همواره، در تمام بحرانهای ناگزیر آتی، رهبران دو ابرقدرت از خود تدبیر و خویشتنداری نشان دهند و هیچگاه دچار ضعفها و مرتکب خطاهای معمول بشری نشوند، عقل حکم می‌کند که نظام مطمئن و کارآمدی ابداع کنیم و در اختیار آنان بگذاریم تا امکان یابند که بحرانهای محلی و منطقه‌ای و بین‌المللی را به نحوی مؤثر مهار کنند. ابداع چنین نظامی در صورتی توفیق‌آمیز خواهد بود که قبلاً بدانیم حقیقتاً با چه چیزی سروکار داریم. به سخن دیگر، منابع بحران‌زا و عوامل تشدید کننده بحرانها را بشناسیم.

به طور کلی منابع بحران‌زای ما می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

### برخوردهای نزدیک

هرگاه جنگی در خاورمیانه درگرفته است نیروهای نظامی آمریکا و شوروی خواه‌ناخواه رویاروی هم قرار گرفته‌اند. هر دو

ابر قدرت در شرق مدیترانه دارای ناوگان جنگی اند و هیچ بعید نیست که جرعه يك بحران منطقه‌ای باعث شود که بین آنها جنگی دریایی درگیرد.

در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، هواپیماها و کشتیهایی جنگی اسرائیلی به کشتی امریکایی لیبرتی در سواحل شبه جزیره سینا حمله کردند. واشنگتن فوراً دریافت که عامل حمله کدام کشور است، ولی پرزیدنت لیندون جانسون می‌گوید: «تا هفتاد دقیقه پرتنش ما نمی‌دانستیم دست چه کسی در کار بوده است.» و در این مدت رابرت مک نامارا، وزیر دفاع آمریکا، «تصور می‌کرد که شورویها به لیبرتی حمله کرده‌اند.»

جانسون فوراً دستور داد که هواپیماهای ناوگان آمریکا به تحقیق بپردازند و این موضوع را از طریق تلفن سرخ به اطلاع رهبران شوروی رسانید. اسرائیل به محض آنکه دریافت مرتکب چه اشتباه مصیبت‌باری شده است از واشنگتن معذرت خواست و هر گونه شك و تردیدی را از میان برد. مک نامارا بعداً اظهار داشت: «خدا را شکر که فرماندهان کشتیهایی ما فوراً به کشتیهایی شوروی که در مدیترانه حضور داشتند حمله نکردند.»

نیروهای آمریکا و شوروی همواره در تمام نقاط جهان نه چندان دور از هم به عملیات مشغولند. این نزدیکی طبعاً موجب می‌شود که هر چند يك بار حوادث خطرناکی پیش بیاید. به عنوان مثال، در نوامبر ۱۹۶۹ گاتو (Gato)، زیردریایی اتمی آمریکا، در دریای سفید که در شمال شرقی اتحاد شوروی واقع است با یکی از زیردریاییهای شوروی تصادف کرد. یونایتد پرس اینترنشنال به نقل از يك گزارش مخفی کننده آمریکا فاش ساخته است که گاتو پس از این تصادف آماده به کارگیری از درهای اتمی شده بود ولی کارکنان زیردریایی شوروی آن قدر مهوت شده بودند که گاتو توانست فرار کند. در مارس ۱۹۸۴ نیز يك زیردریایی شوروی در دریای ژاپن با ناو هواپیمابر کیتی هاوک (Kitty Hawk) تصادف کرد.

این قبیل برخوردهای نزدیک تاکنون بحرانی اتمی به وجود نیاورده است. ولی اگر رویدادهایی نظیر اینها در لحظه‌هایی رخ دهد که روابط آمریکا و شوروی دچار تنش خطرناکی شده است چه پیش خواهد آمد؟ در اوج بحران موشکی کوبا، يك هواپیمای شناسایی نظامی آمریکا ضمن پرواز از آلاسکا به قطب شمال سهواً وارد فضای هوایی سیبری شد. جنگنده‌های شوروی به تعقیب او پرداختند. خلبان هواپیما از جنگنده‌های امریکایی مستقر در آلاسکا کمک طلبید. جنگنده‌های امریکایی به کمکش شتافتند و او را تا پایگاهش همراهی کردند. خوشبختانه بین جنگنده‌های شوروی و آمریکا برخوردی روی نداد ولی آیا همواره، در تمام رویدادهای مشابه آتی، چنین خواهد شد؟

## ستیزهای منطقه‌ای

تقریباً هر روزه چندین جنگ در جهان سوم جریان دارد و در بیشتر آنها نیز دست ابرقدرتها کم و بیش در کار است، زیرا رهبران امریکا و شوروی معتقدند که اکثر مناطق جهان در حوزه منافع ملی کشورهای آنان جای دارد و می‌کوشند تا آنجا که ممکن است از نفوذ حریف بکاهند و به مواضع استراتژیک او رخنه کنند.

مسئله در این است که گرچه گستره منافع ابرقدرتها تنگتر نشده است، نفوذ آنان در کشورهای متحد یا وابسته کاهش یافته است. قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی جهان روز به روز پراکنده تر می‌شود و ابرقدرتها در بسیاری از ستیزهای منطقه‌ای دیگر آن نفوذ تعیین کننده سابق را در متحدان و وابستگان خود ندارند. رشد تروریسم بین‌المللی نیز عامل خطرناک دیگری است که اکنون وارد صحنه شده است.

ملاحظه می‌کنید که شرایط لازم و کافی فراهم آمده است تا هر ستیز منطقه‌ای، از قبیل جنگ اعراب و اسرائیل در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، ابرقدرتها را به رویارویی هسته‌ای ناخواسته ای بکشاند بدون اینکه آنها نفوذ و قدرت سابق را در مهار بحران داشته باشند.

عامل خطرناک دیگری که پا به صحنه گذاشته است توانایی بعضی از کشورهای جهان سوم در به کارگیری سلاح هسته‌ای است. اسرائیل دارای سلاح هسته‌ای است. هند قادر است سلاح هسته‌ای بسازد و پاکستان و آفریقای جنوبی در آستانه ساختن آنند. سایر کشورهایی که تمایل و توانایی ساختن سلاح هسته‌ای را دارند عبارتند از کره جنوبی و آرژانتین و تایوان. لیبی در سال ۱۹۷۴ کوشید یک بمب هسته‌ای به مبلغ دو میلیارد دلار از چین بخرد. چین به این معامله تن در نداد ولی آیا تضمینی وجود دارد که در آینده همه دارندگان سلاحهای هسته‌ای از وسوسه چنین معامله‌هایی در امان بمانند؟

اگر در ستیزهای منطقه‌ای، از جمله در خاورمیانه یا شبه‌قاره هند، سلاح هسته‌ای به کار رود به یقین پای ابرقدرتها به میان کشیده خواهد شد. فرض کنید که بین اسرائیل و اعراب جنگ دیگری در گیرد و یک گروه فلسطینی اعلام کند که بمبی هسته‌ای در حیفا یا تل‌آویو کار گذاشته است و تصمیم گرفته است که اگر اسرائیل به کلیه خواستهای اعراب گردن نهد آن را منفجر سازد. اسرائیل نیز اعلام کند که در صورت انفجار این بمب خاک کلیه دشمنان عربش را بمباران هسته‌ای خواهد کرد. واضح است که شوروی بلافاصله اعلام خواهد کرد که در صورت وقوع چنین حمله‌ای اسرائیل را با سلاح هسته‌ای ناپود خواهد ساخت و امریکا نیز فوراً به کلیه نیروهای عادی و هسته‌ای خود در سرتاسر جهان آماده‌باش خواهد داد و به شوروی اخطار خواهد کرد که

پایش را کنار بکشد. حالا آن گروه فلسطینی به اسرائیل اولتیماتوم می‌دهد که اگر در ظرف چهار ساعت به خواستهای آنها پاسخ مثبت ندهد بمب را منفجر خواهد ساخت. فکر می‌کنید چه پیش خواهد آمد؟

## انفجارهای خرابکارانه و سهوی

پیشرفت سلاحهای هسته‌ای و گسترش دانش هسته‌ای این خطر احتمالی را به وجود آورده است که ناگهان یک یا چند بمب هسته‌ای به سوی ایالات متحده، اتحاد شوروی، یا متحدان اروپایی آنها شلیک شود.

یکی از احتمالات همان است که فوقاً ذکر شد؛ یعنی یک گروه تروریستی به یک یا چند بمب هسته‌ای دست یابد. دستیابی گروههای تروریستی به بمب هسته‌ای البته آسان نیست، ولی غیرممکن هم نیست که آن گروهها چنین بمبی را سرقت کنند یا از یک کشور حادثه جو «وام» بگیرند.

گونه دیگری از تروریسم هسته‌ای می‌تواند این باشد که رهبر «دیوانه» یکی از کشورها با این خیال که ملتش، یا جهان، بدون وجود ابرقدرتها آسوده تر می‌تواند زندگی کند، یک بمب هسته‌ای را در نیویورک منفجر کند و یک بمب دیگر را در ولادی وستک و بدین ترتیب دو ابرقدرت را به جنگ هسته‌ای با یکدیگر بکشاند. امکان چنین حمله خرابکارانه‌ای، به ویژه توفیق آن، بسیار کم است ولی غیرممکن نیست. در همین تاریخ معاصر خودمان نمونه‌های چندی از حمله خرابکارانه می‌توان یافت. از جمله در جنگ جهانی دوم، نیروی هوایی آلمان شهر مجارستانی کاسا (Kassa) را با بمبهای ساخت شوروی بمباران کرد تا مجارستانها را به این نتیجه برساند که مورد تجاوز شوروی قرار گرفته‌اند. حمله آلمانیها مؤثر افتاد: مجارستانها پس از واریسی تکه‌های بمبها تصور کردند که شوروی به خاک آنها تجاوز کرده است و به آن کشور اعلان جنگ دادند.

انفجارهای سهوی نیز منبع خطر دیگری است. همواره این خطر وجود دارد که نوعی اشتباه یا نقص فنی بمبی هسته‌ای را منفجر سازد. ریچارد نیکسون می‌گوید وقتی در مقام معاونت رئیس جمهوری امریکا به شوروی سفر کرده بود، نیکیتا خروشچف به او گفته بود: «یک موشک شوروی، کاملاً به اشتباه، به سوی آلاسکا شلیک شده بود.» در سال ۱۹۶۱، یک بمب افکن بی-۵۲ امریکایی مجبور شده بود که یک بمب هسته‌ای ۲۴ مگاتنی را بر فراز کارولینای شمالی رها کند. گفته می‌شود که این بمب فاقد «کسول» اتمی بود ولی نکته نگران کننده این بود که از شش ضامن ایمنی به هم پیوسته بمب مزبور پنج تای آن در اثر سقوط منفجر شده بود.

کوبا تصمیمی اتخاذ کرده بودیم آن تصمیم به احتمال نزدیک به یقین این می بود که نیروی نظامی به کار ببریم - که مسلماً زنجیره ای از عمل و عکس العملهای خطرناک را به دنبال می داشت و نتایج وخیمی به بار می آورد.

تردیدهای بزرگ رهبرانی که خاطرات روزهای بحرانی را به نگارش در آورده اند به این نکته فراوان اشاره کرده اند که آنان در لحظات بحرانی با تردیدهای بزرگی دست به گریبان بوده اند، چنانکه گویی در فضایی مه آلود راه می رفته اند.

این تردیدها دست کم به سه صورت ظاهر می شود. صورت اول، فقدان اطلاعات لازم راجع به ماجرای است که دارد رخ می دهد. آیا نیروهای مسلح حریف بسیج شده اند؟ آن نیروها به کجا اعزام شده اند؟ مقصدشان کجاست و هدفشان چیست؟ اطلاعات موجود قادر نیستند که به این پرسشها پاسخ دقیق بدهند.

صورت دوم، تردید نسبت به نیت حریف است. آیا او هدف محدودی در سر دارد که قابل تحمل است، یا بلندپروازی بیش از حدی؟

صورت سوم، تردید نسبت به این موضوع است که حریف تا کجا ممکن است پیش برود. عکس العمل او در برابر عمل ما چه خواهد بود؟ خود ما چه جوابی باید به عکس العمل او بدهیم؟ و عکس العمل بعدی او چه خواهد بود؟ معمولاً در مسیر این پرسشها بیش از یکی دو گام احتمالی را نمی توان پیش بینی کرد.

شقوق محدود. در هر بحرانی، تصمیم گیرندگان معمولاً خود را با شقوق محدودی رو به رو می یابند. در چهل و هشت ساعت اولیه بحران موشکی کوبا، تصمیم گیرندگان کاخ سفید فقط دو شق را مورد مذاکره قرار دادند: کنار گذاشتن هر گونه عملیات نظامی و توسل به اقدامات دیپلماتیک، یا حمله هوایی به کوبا که یقیناً بحران را به مرحله بسیار خطرناکی می کشاند. ایجاد قرنطینه دریایی بعداً به فکر سیاستمداران امریکایی رسید.

سیاستمداران گاه شقوقی را که در اختیار حریف است به عمد کاهش می دهند تا او را وادار به تسلیم کنند. وقتی يك کشور به کشور دیگر اولتیماتوم می دهد که یا فلان کار را بکن یا آماده جنگ شو به این حر به متوسل شده است. درست مثل راننده کامیونی که در جاده ای باریک کامیونش را با سرعت رو به کامیون مقابل می راند تا راننده آن را وادارد، اگر مایل نیست به استقبال مرگ برود، به سرازیری حاشیه جاده بپیچد. مجسم کنید که اگر راننده کامیون مقابل نیز همین اندیشه را در سر داشته باشد چه پیش خواهد آمد.

شلیک خودسرانه بمب هسته ای نیز نامحتمل نیست. فیلم دکتر استرنج لاجو (Dr. Strangelove)، ساخته فیلمساز نامی استانیلی کوبریک، داستان فرمانده یکی از پایگاههای هوایی دوردست را روایت می کند که ناگهان اختیار خود را از دست می دهد و بمب افکنهایش را به سوی اتحاد شوروی اعزام می دارد. البته اکنون جهت مقابله با این قبیل رویدادها تدابیر لازم اندیشیده شده و موافقتنامه های چندی نیز به امضای امریکا و شوروی رسیده است ولی هنوز امکان وقوع این نوع حوادث را نمی توان به کلی نفی کرد، به ویژه در مورد زیردریاییها که افسران آنها اختیار بیشتری در تصمیم گیری دارند و در مواقعی که تنش اوج می گیرد و آماده باش هسته ای اعلام می گردد برخی از تدابیر ایمنی کنار گذاشته می شود.

این از منابع بحران زا. و مادر هر بحران بین المللی عوامل تشدید کننده ای موجود است که ترکیب آنها گاه می تواند وضع خطرناکی به وجود بیاورد به طوری که مهار بحران را بسیار دشوار سازد. این عوامل تشدید کننده عبارتند از:

خطرهای بزرگ. خطر جنگ تمام عیار و خطر از دست دادن موضع یا امتیازی حساس و استراتژیک از عناصر متشکله هر بحران بین المللی است. غالباً یکی از حریفان به این خطرها دامن می زند تا حریف را وادار به عقب نشینی کند. به عنوان مثال، جمال عبدالناصر در سال ۱۹۶۷، وقتی معلوم شد که اسرائیل قصد دارد به سوریه حمله کند، خلیج عقبه را به روی اسرائیل بست. او تصور می کرد که این کار اسرائیل را وادار خواهد ساخت که از جنگ منصرف شود و امتیاز سیاسی به حریف بدهد. ولی حساب او غلط از آب درآمد: اسرائیل با هواپیما و تانک دست به حمله غافلگیرانه زد و در ظرف شش روز جنگ را به نفع خود به پایان رساند.

فرصت اندک. آنچه بحران را حقیقتاً بحران می سازد فرصت اندک است. هرگاه اختلافی بین المللی بروز کند، رهبران کشورها در صورتی که فرصت کافی در اختیار داشته باشند قادر خواهند بود که راه حلهای سیاسی بجویند ولی اگر کمبود فرصت بر نظام عصبی و تعقل آنان فشار شدید وارد بیاورد احتمال اینکه بتوانند مناسبترین تصمیم را اتخاذ کنند کمتر خواهد شد.

جرج بال، مشاور پرزیدنت کندی، می گوید وقتی من و سایر مشاوران رئیس جمهور در بحران موشکی کوبا سالها بعد با هم ملاقات و گفتگو کردیم همگی به این نتیجه رسیدیم که اگر در ظرف چهل و هشت ساعت پس از کشف موشکهای شوروی در

## نظام مهار بحران

انسان خوشبختانه، جز شاید در موارد نادری از دیوانگی، مثل آن دو راننده کامیون نیست و بحرانهای بین المللی را به مرحله پیروزی یا مرگ نمی کشاند. حتی نظامهایی ابداع کرده و به کار گرفته است تا در زندگی فردی و اجتماعی از وقوع هرگونه وضع حاد پیشگیری کند یا در صورت وقوع چنین وضعی به مقابله مؤثر با آن بپردازد. مثلاً در هر گوشه‌ای از ساختمانها و تأسیسات کپسول آتش نشانی تعبیه می کند و در هر بخشی از شهر گروههای مجهز و تعلیم دیده آتش نشانی مستقر می سازد. یا هر فرد در فواصل معینی به معاینات پزشکی می پردازد تا ببیند در بدنش خبری از اولین نشانه‌های بیماری هست یا نه، و در هر بیمارستانی بخشهای اورژانس معاینات اولیه تا جراحیهای پیچیده ایجاد می کند تا با هر بیماری بی به نحوی مؤثر مقابله نماید. بازدید فنی همه هواپیماها قبل از هر پرواز نظام مهار بحران دیگری است. و نیز قوانین راهنمایی و رانندگی. این قبیل نظامها فراوانند و شمارش آنها نالازم.

و اما با توجه به تعدد منابع بحران زا در زمانه ما و عوامل تشدید کننده‌ای که می تواند هر رویداد محلی و منطقه‌ای کم اهمیتی را در يك چشم به هم زدن به بحران بین المللی خطرناکی تبدیل کند و پای ابرقدرتها را به میان کشد و سلاحهای هسته‌ای آنها را به کار بیندازد، لازم است يك نظام مهار بحران جهت پیشگیری از وقوع جنگ هسته‌ای پایه گذاری شود. ولی آیا پایه گذاری چنین نظامی عملی است؟

پاسخ خوشبختانه مثبت است. در واقع نمونه‌هایی از این نظام هم اکنون موجود است که از میان آنها می توان به موافقتنامه‌های زیر اشاره کرد:

□ برقراری ارتباط مستقیم (hotline)، معروف به تلفن سرخ (red telephone)، بین واشنگتن و مسکو در سال ۱۹۶۳. شاید ذکر این نکته بی فایده نباشد که این ارتباط برخلاف تصور رایج از طریق دو تلفن سرخ که روی میز کار رئیس جمهور امریکا و رهبر شوروی قرار داده شده باشد صورت نمی گیرد، بلکه از طریق تله تایپ صورت می گیرد تا از سوء تفاهمهای ناشی از ترجمه فوری و پاسخ عجولانه احتراز شود.

□ امضای موافقتنامه حوادث (Accidents Agreement) در سال ۱۹۷۱ که طرفین را متعهد می سازد که هر رویداد تصادفی یا خودسرانه‌ای را که می تواند به انفجار تهدید آمیزی منجر گردد به اطلاع یکدیگر برسانند.

□ امضای موافقتنامه پیشگیری از جنگ هسته‌ای (The Prevention of Nuclear War Agreement) در سال ۱۹۷۳ که طرفین را متعهد می سازد که به محض وقوع حوادثی که ممکن

است به جنگی هسته‌ای منجر شود باهم به مشاوره بپردازند. □ امضای موافقتنامه‌ای در سال ۱۹۷۵ که طرفین را متعهد می سازد که برگزاری مانورهای نظامی عمده خود را قبلاً به اطلاع یکدیگر برسانند و از ناظران طرف مقابل برای تماشای آن مانورها دعوت به عمل بیاورند.

□ گفتنی است که به هنگام تحریر این مقاله پس از حدود سه سال مذاکره در استکهلم، پایتخت سوئد، موافقتنامه بسیار مهمی بین کشورهای عضو پیمان ناتو و پیمان ورشو به امضاء رسید که خطر جنگ ناخواسته را تا حد زیادی کاهش می دهد. بر اساس موافقتنامه مزبور هر دو طرف پذیرفتند که ناظران طرف مقابل بر نقل و انتقال نیروهای آنها نظارت کنند.

این قبیل موافقتنامه‌ها نخستین گامهای جدی در راه برقراری يك نظام مهار بحران کارآمد و تعطیل ناپذیر است که، طبق پیشنهاد ویلیام یوری، صورت کامل آن می تواند مرکز مشترك مهار بحران باشد.

### مرکز مشترك مهار بحران

اندیشه ایجاد مرکز مشترك مهار بحران بی سابقه نیست. در همین سالهای اخیر چند سناتور امریکایی ایجاد چنین مرکزی را پیشنهاد کردند و مجلس سنای امریکا در ژوئن ۱۹۸۴ پیشنهاد آنان را با جرح و تعدیلهایی به تصویب رساند. پرزیدنت ریگان نیز در اوایل همان سال به اتحاد شوروی پیشنهاد کرد که دو کشور مرکز مشترکی جهت تبادل آن دسته از اطلاعات نظامی که واجد حساسیت آنی اند به وجود بیاورند.

پیشنهادهای فوق عمدتاً مبتنی بر ایجاد يك مرکز واحد در مکانی بیطرف از قبیل وین یا هلسنکی بود. ولی در صورتی که این پیشنهادها عملی می شد مرکز مزبور دور از دسترس تصمیم گیرندگان قرار می گرفت و در لحظه‌های بحرانی تأثیر چندانی نمی داشت.

ویلیام یوری پیشنهاد می کند که مرکز مشترك مهار بحران دو جایگاه باشد - يك جایگاه در واشنگتن و يك جایگاه در مسکو، و این دو جایگاه از طریق تلفن، کامپیوتر، مخابره عکس و سند، و تله کنفرانس باهم مرتبط گردند. هر دو جایگاه ۲۴ ساعته به کار مشغول خواهد بود. کارکنان جایگاه واشنگتن عبارت خواهند بود از هشت نفر امریکایی و چهار نفر روسی و در جایگاه مسکو هشت نفر روسی و چهار نفر امریکایی به کار خواهند پرداخت. کارکنان مزبور به نوبت و در فاصله‌های معین محل خدمت خود را با یکدیگر عوض خواهند کرد تا همگی آنان به کار در هر دو جایگاه و با تمامی کارکنان مرکز مشترك خو بگیرند.



شوروی شد و سرنگون گردید، مرکز مشترك وجود می داشت. در این صورت، مقامات شوروی فوراً می توانستند با متخصصان امریکایی در جایگاه مسکو تماس بگیرند و از آنان بخواهند که هويت و قصد آن هواپیما را معلوم بدارند. متخصصان امریکایی بی فوت وقت با همکاران خود در جایگاه واشنگتن و آنان با مقامات امریکایی و متخصصان و مسئولان هوانوردی امریکا و حتی ژاپن تماس می گرفتند و واقعیت امر را آشکار می ساختند و از وقوع بحرانی جدی در روابط شرق و غرب جلوگیری می نمودند.



مرکز مشترك مهار بحران. این طرح جایگاه واشنگتن را نشان می دهد. کارکنان جایگاه مزبور از طریق دستگاه تله کفرانس چشم در چشم همکاران خود در جایگاه مسکو دوخته اند و به تبادل اطلاعات و مشاوره مشغولند. مرکز مشترك در مواقع بحرانی درست مثل بخش اورژانس در يك بیمارستان عمل می کند.

حل مشکلاتی فنی. فرض کنید که بین هند و پاکستان جنگ دیگری درگیرد. بدیهی است که ناوهای امریکا و شوروی به عرصه جنگ نزدیک خواهند شد تا در صورت لزوم از متحدان خود دفاع کنند. در این حالت امکان برخورد بین ناوگان طرفین وجود خواهد داشت ولی رهبران دو کشور که مایلند از جنگ اجترأز کنند از مرکز مشترك خواهند خواست که قواعد و تدابیر فنی لازم الاجرای جهت پیشگیری از تصادم ناوگان طرفین تدوین و پیشنهاد کند.

خبرگان آماده. متخصصان امریکایی و روسی مرکز مشترك به دلیل سروکار داشتن با بحرانیهای جاری و مطالعه و تحلیل بحرانیهای گذشته و آشنایی با خوی و خصلت رهبران دو کشور و نحوه عمل و عکس العمل آنان به هنگام وقوع بحران، به خبرگان آگاه و زبردستی تبدیل می شوند که می توانند هر زمان که رهبران کشورهاشان نیاز به مشورت آنان داشتند فراخوانده شوند و در حل مشکلاتی که بیرون از محدوده عمل مرکز مشترك است نقش مؤثری به عهده گیرند.

## وظایف مرکز در مواقع بحرانی

مرکز مشترك و کارکنان آن در واشنگتن و مسکو در مواقع بحرانی پنج وظیفه به عهده خواهند گرفت:

تبادل اطلاعات و تشخیص صحت و اصالت آنها. بر طرف کردن سوء تفاهمهای خطرناک مهمترین وظیفه مرکز مشترك است. از آنجا که اطلاعات رسیده و همچنین داده های کامپیوتری و عکسها و نمودارها می تواند مورد سوء تعبیر قرار بگیرد، متخصصان روسی و امریکایی به اتفاق هم آنها را ارزشیابی می کنند و به نتیجه واحد می رسند. و چون در مواقع بحرانی حس بدگمانی شدت می یابد، کارکنان مرکز امکان خواهند داشت که هر گاه نسبت به اصالت و صحت اطلاعات رسیده از طرف مقابل تردید کنند توضیح کافی و قانع کننده از او بخواهند و بدین ترتیب عامل تردید را از میان بردارند.

ایجاد اعتماد در مردم. در مواقع بحرانی یکی از عواملی که شدیداً بر اعصاب رهبران کشورها فشار وارد می آورد، وحشت عمومی از امکان وقوع جنگ و اصرار نمایندگان مردم و وسایل ارتباط جمعی برای پی بردن به کنه قضایا و تصمیمهای احتمالی رهبران است. در این حالت وجود مرکز مشترکی که وظیفه آن رفع سوء تفاهمها و مهار بحران و پیشگیری از وقوع جنگ است به مردم و نمایندگان آنها و وسایل ارتباط جمعی تا حدی اطمینان خاطر می بخشد و به رهبران فرصت می دهد که با آرامش و تأمل بیشتری به جستجوی بهترین و عاقلانه ترین راه حلها بپردازند.

وظایف مرکز در ایام عادی

مرکز مشترك مهار بحران در ایام عادی نیز پنج وظیفه به عهده خواهد داشت:

تکمیل رویه های فنی. چگونه یکی از طرفین می تواند به طرف دیگر

اجرای رویه های ایمنی. فرض کنید که در سپتامبر ۱۹۸۳، به هنگامی که هواپیمای مسافربری کره جنوبی سهواً وارد فضای هوایی

ثابت کند که شلیک فلان موشک حقیقتاً تصادفی یا خودسرانه بوده است؟ اگر ناوگان جنگی امریکا و شوروی در یک ستیز محلی رویاروی هم قرار گرفتند و به جنگ کشانده شدند چگونه می توان فوراً به نبرد خاتمه داد؟ کارکنان مرکز مشترك در روزهای عادی فرصت کافی خواهند داشت که رویه های موجود جهت مقابله با این گونه رویدادها را تکمیل کنند.

سنجش احتمالات و آمادگی. مطالعه و تحلیل رویدادهای گذشته نشان می دهد که بحران در صورتی ممکن است مهار ناپذیر شود که طرفین جهت مقابله با آن تدبیری نیندیشیده باشند و هیچ شناختی از سرشت آن نداشته باشند. کارکنان مرکز موظفند که هر گونه رویداد احتمالی را، یا هر گونه ترکیب خطرناک احتمالی از رویدادهای مختلف را، پیشاپیش در نظر گیرند و خود را، و رهبران کشورهای خود را، آماده مقابله مؤثر با آن سازند.

تبادل اطلاعات راجع به خطرهای هسته ای. امریکا و شوروی می توانند از طریق مرکز مشترك هر گونه اطلاعاتی را که راجع به منابع بالقوه تروریسم هسته ای و احتمال درگیری جنگ هسته ای بین کشورهای جهان سوم در اختیار دارند به اطلاع طرف دیگر برسانند. مرکز مشترك ضمناً می تواند به دو ابرقدرت توصیه کند که چگونه با این خطرها به مقابله برخیزند.

تبادل اطلاعات راجع به حرکات نظامی. فرض کنید که بحران سیاسی عمده ای در کشور هندوستان در گرفته است و اتحاد شوروی به ناوگان جنگی خود دستور می دهد که به سوی سواحل آن کشور حرکت کند. در این حالت، و در تمام مواقعی که یکی از طرفین دست به عمل تهدیدآمیزی می زند، مرکز مشترك مناسبترین نهادی است که می تواند از نیات واقعی حریف، و اینکه آیا اونگرانیهای موجه طرف مقابل را ملحوظ داشته است یا خیر، خبر بگیرد و از به وجود آمدن تردیدهای بزرگ که یکی از عوامل شدت دهنده بحرانهاست پیشگیری کند.

خبرگان وصل کننده. مذاکرات وزیران دو کشور ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی در زمینه مهار بحران بهتر است در ساختمان مرکز مشترك صورت بگیرد زیرا متخصصان امریکایی و روسی مرکز قادر خواهند شد که به بهترین وجهی آشنایی و تفاهمی را که بین خود ایجاد کرده اند به وزیران کشورهایشان منتقل سازند و اطلاعات و خبرگی لازم را در اختیار آنان قرار دهند.

مردم چه می توانند بکنند؟

آشکار است که مرکز مشترك مهار بحران، و اصولاً هر نظام مهار

بحران دیگری، نهادی است بین الدول و لاجرم بر دولتهاست که لزوم حیاتی آن را تشخیص دهند و به تأسیس همت گمارند و صمیمانه بخواهند که در انجام وظایفش موفق باشد. پس چه لزومی دارد که این پیشنهاد را با مردم در میان بگذاریم؟ آیا مردم می توانند نقش مؤثری در ایجاد و توفیق آن داشته باشند؟

بله، مردم به شرط آنکه حقیقتاً تشخیص دهند که دهکده جهانی آنان روی چه بشکه باروتی، بشکه باروتی به ظرفیت پنجاه هزار سلاح هسته ای، قرار گرفته است و بدانند که در چنین موقعیت خطرناکی ایجاد و به کارگیری صمیمانه انواع نظام مهار بحران چه ضرورت حیاتی بی دارد قادر خواهند بود که به طرق مختلف آن قدر بر دولتهای خود فشار وارد بیاورند تا آنها بر کوتاه بینی ناشی از دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و نگرانیها و منافع کوتاه مدت فایق آیند و به سرنوشت انسان در چشم انداز وسیعتری بیندیشند و در صدد برآیند که تمدن بشری را از خطر جنگ جهانسوز هسته ای نجات دهند.

همین تلفن سرخ را، که خود نوعی نظام مهار بحران مؤثری است، البته دودولت امریکا و شوروی به کار انداختند ولی اندیشه ایجاد آن ابتدا در ذهن دو انسان عادی شکل گرفت. یکی از این دو تامس شلینگ (Thomas Schelling) نام داشت که اقتصاددان بود و مطالعه رمان عامه پسند آماده باش قرمز (Red Alert) که بعدها فیلم دکتر استرنج لاور بر اساس آن ساخته شد) اندیشه ایجاد چنین تلفنی را در ذهنش شکل داد، و دیگری جس گورکین (Jess Gorkin) سردبیر مجله Parade بود که ضمن مکالمه تلفنی با یکی از دوستانش راجع به مصایب جنگ هسته ای به این اندیشه افتاد. این دو انسان شریف هر یک به شیوه خود به مبارزه خستگی ناپذیری دست زدند تا توجه و علاقه عامه مردم امریکا و شوروی و ملتهای دیگر را به ضرورت ایجاد تلفن سرخ جلب کردند و بدین ترتیب نیرویی به وجود آوردند که سیاستمداران را در لحظه مناسب، یعنی پس از فروکش کردن بحران موشکی کوبا که در لحظات حاد آن جان کندی و نیکیتا خروشچف مجبور شده بودند از طریق خبرنگار «اخبار ای بی سی» (ABC News) یا اعلان در رادیوی کشور خود به مبادله پیام بپردازند، وادار به تمکین کرد. آیا اندیشه ایجاد مرکز مشترك مهار بحران نیز روزی جامه عمل خواهد پوشید؟ پاسخ این پرسش در صورتی مثبت خواهد بود که انسانهای آگاه و شریف بازم به مبارزه برخیزند و از افکار عمومی چنان نیروی مقاومت ناپذیری بسازند که سیاستمداران و تصمیم گیرندگان را چاره ای جز پیروی از آن نباشد.